سه‌شنبه ۷ مرداد ۱۴۰۴
۵۱۴
شماره ۴۴۷۰
FARHIKHTEGANDAILY.COM
FARHIKHTEGANONLINE

رسول صدرعاملی در گفت‌وگوی تفصیلی با «فرهیختگان» از فیلم «زیبا صدایم کن» می‌گوید

هدفم خلق یک پدر ماندگار مثل فیلم «مادر» علی حاتمی بود

■ مازیار هاشمی:

می‌خواستیم کاری کنیم دخترها و پدرها برای تماشای فیلم‌مان فقط یک بلیت بخرند

عاطفه جعفری- محمدحسین سلطانی
گروه فرهنگ

آن‌ها کمتر گفت‌وگو می‌کنند. حوالی مرکز شهر و درست همان جایی که خیابان‌ها به سمت شمال شهر شیب‌دار می‌شوند، جلوی دریک ساختمانی که می‌خورد ۵۰ یا ۶۰ ساله باشد، می‌ایستیم، از این ساختمان‌ها که شبیه کلاژ هستند و هر گوشه‌اش از آن یک جور بازسازی شده، پلاک را چک و زنگ می‌زنیم. وارد حیاط می‌شویم. ۶ ماهی طول کشید تا بزندگان بهترین فیلم فجر چهل و سوم حاضر شوند به گفت‌وگو. مازیار هاشمی که تاکنون مصاحبه نکرده و رسول صدرعاملی هم مصاحبه‌ها را به سختی می‌پذیرد. در اتاقی که به نظر می‌رسد بیشتر از ۲۰ متر نباشد منتظر می‌شویم تا صدرعاملی و هاشمی از راه برسند. به در دیوار نگاه می‌کنیم و همه جا پر از کارهای مشترک این دو نفر است. ازباغی و شنای پروانه گرفته تا به‌خود رو زیبا صدایم کن. نور اتاق به فرمزی می‌زند. آفتاب رفته و گرمای هوا بی‌جان شده. گوشه اتاق، گل و گلدانی گذاشته‌اند که کمی فضا را مرطوب کرده. صندلی چت یک تخته است که بالایش پتو انداخته‌اند. یکی از همکاران بالا... دیوارهای اتاق را به زحمت می‌شود دید، آنقدر که به همه جا پوستر چسبیده. دور یک میز پذیرایی می‌نشینیم. چای می‌آورند. لیوان‌ها قهوه‌خانه‌ای است. اثاثیه کمی بارنگ‌اند. تاکی کارهاشی شخصیت دارد. او از آن چهره‌هاست که انگار جایی قبلاً چهره‌اش را دیده‌ای. گرم برخورد می‌کند و می‌گوید: «آقای صدرعاملی هم می‌رسند. موقع گفتن نام رسول صدرعاملی، «آقا» از دهانش نمی‌افتد. شروع می‌کنیم به صحبت کردن. از دوران مدرسه می‌گوید و اینکه کار را از کجا شروع کرد. در میانه حرف‌ها صدرعاملی هم می‌رسد. با یک عینک بنددار. آدم حس می‌کند سردبیر وارد تحریریه شده. نحوه راه رفتنش، قدم‌های سریعش و اینکه از جلوی در می‌گوید: «بچه‌ها سلام...» و تند تند نگاهش را می‌چرخاند تا بچه‌ها را جمع کند. در همان اتاق اول معلوم است که این مدرسال‌ها روزنامه‌نگار بوده. هر قدر که چشم هاشمی متمرکز و آرام است، چشمان صدرعاملی می‌چرخد و بررسی می‌کند، با این حال وقتی رویت متمرکز می‌شود، مدام به هر جمله‌ای که می‌گویی به قول امروزی‌ها کامنت می‌دهد: «بله»، «آره»، «آفرین»... حس می‌کنی، جدا سالی می‌شود از نزدیک این دو نفر را می‌شناسی. صدرعاملی از «فرهیختگان» می‌پرسد و مثل همه جمع‌های این روزها از جنگ حرف می‌زنیم. صحبت‌های معمول برای آشنایی که تمام می‌شود، صدرعاملی خودش سر صحبت را باز می‌کند و می‌گوید: «خب شروع کنیم...»

■■■

آقای صدرعاملی چه چیزی باعث شد که به سمت ساخت «زیبا صدایم کن» بروید؟ به شما پیشنهاد شد یا اینکه خودتان سراغ این کار رفتید؟

صدرعاملی: بله، پیشنهاد شد. حدوداً چهار سال قبل، پیش از کرونا، کانون پرورش فکری، یک نسخه از کتاب «زیبا صدایم کن» را به عنوان پرفروش‌ترین کتاب سال در خصوص نوجوانان، برای من فرستاد تا بخوانم و پیشنهاد داد در صورت بضاعت، کار مشترکی با هم انجام بدهیم. خواندم و فضای کلی قصه را دوست داشتم. بنابراین جلسه‌ای با مسئولان کانون گذاشتیم و خواهش کردم که حتماً آقای فرهاد حسن‌زاده هم باشند. در همان اولین جلسه آمدند و صحبت کردیم و گفتم: «فرهاد جان اگر قرار است من این کتاب را کار بکنم، روایت خودم را خواهم داشت.» ایشان هم به تعارف یا هر چیز دیگری که بود، گفتند: «شما هر کاری را دوست دارید انجام بدهید، هیچ مشکلی نیست.»

بعد از دوماه، از کتاب فیلمنامه‌ای به عنوان نسخه اولیه آماده کردیم و فرستادیم که به ماجرای کرونا خوردیم و کار خوابید. زمانی که پیشنهاد ساخت «زیبا صدایم کن» را دادند، آقای فاضلی نظری رئیس کانون بود. بعد درباره رئیس عوض شد و من فکر کردم که باید کار متفاوت است! ولی اینجا قصه و شمای کلی آن روایت همه‌اش در ذهنم بود و فکر می‌کردم اگر بشود فیلم را ساخت، نتیجه‌اش خوب می‌شود. بالاخره ساخت فیلم جدی و تصمیم‌ها گرفته شد.

چرا برای شما مهم بود که این کار ساخته شود؟

صدرعاملی: یک دلیلش این بود که این اولین پروژه‌ای بود که من خودم (در طول فیلم) دیگر مسائل اقتصادی نمی‌شدم و این خیلی برای من کمک‌کننده بود؛ چون پیش از این تمام فیلم‌هایم را خودم مدیریت کرده بودم. این موضوع، همیشه دست فیلمساز را می‌بندد. مدام باید به مسائل مالی و قراردادی فکر می‌کردم. من همیشه گفته‌ام که فقیرانه فیلم‌هایم را ساختم.

هاشمی: البته در این فیلم مثل همه پروژه‌ها به علت تورم مسائل مالی هم بود اما تلاش می‌کردم به کارگردان و گروه منتقل نشود و الان که شش ماه از تولید فیلم می‌گذرد، هنوز فیلم تسویه نهایی نشده است.

صدرعاملی: بودجه‌ای را که باید برای فیلم زیبا صدایم کن در نظر می‌گرفتند، در نظر گرفته نشد. از آنجایی که من و مازیار (هاشمی) از شش سال پیش‌تر شنای پروانه را با هم کار کرده بودیم و توانایی‌هایش را می‌شناختیم و می‌دانستم که از پس بر می‌آید، گفتم پس من دیگر دخالت نمی‌کنم. خودت کار را حل کن... مازیار هم نپتش این بود که من «زیبا صدایم کن» را کار کنم. بنابراین جلوی شرایط کوتاه آمد و بالاخره کار شکل گرفت.

چرا آقای صدرعاملی آن‌قدر دغدغه نوجوان -که حالا می‌گویند نسل زد- را دارد؟ چرا سعی می‌کنید در کارهایی که می‌سازید -یا حداقل آن‌هایی که من در خاطرم است- این نسل و دغدغه‌هایشان باشد. چرا این نسل آن‌قدر برای شما مهم است؟

صدرعاملی: شاید در ابتدا خیلی غریزی و به خاطر جذابیت دراماتیک قصه بچه‌هایی که درپارهشان فیلم می‌ساختم، بوده. ولی حالا وقتی به پنج اثری که در رابطه با نوجوان ساختم، نگاه می‌کنم، مطمئنم در جامعه‌مان هر چه می‌خوردیم از بابت بی‌توجهی به نسل نوجوانان است. هرگز نتوانستیم یک شرایط آموزشی، تربیتی و حتی یک شرایط خانوادگی مناسب برایشان فراهم کنیم. مهم‌ترین دوران زندگی هم آدمی ۱۲ تا ۱۷ سالگی است. همه چیز آنجا شکل می‌گیرد. طرز فکر، کاراکتر و کلاً هویت را در این چند سال پیدا می‌کند. اگر کسی در همین سال‌ها که کم مهم نیست، بفهمد که از زندگی چه می‌خواهد، خیلی جلو می‌افتد. باید کمکشان کنیم عدفشان را پیدا کنند، بفهمند در زندگی چه می‌خواهند. اما ما از نوجوانان غافل شدیم و این یکی از بدترین اتفاق‌هایی است که می‌تواند برای یک جامعه بیفتد. چون با آن همه هوشمندی و دانایی و استعدادی که در بچه‌ها وجود دارد، در همه جا چه در روستاهای دورافتاده‌مان، چه در شهرهای کوچک و چه حتی در پایتخت، باید بفهمیم که این دوره، حیاتی است.

حالا که نگاه می‌کنم، می‌بینم کار کم اتفاق افتاده و اگر کارهایی هم که انجام شده، چندان درست و ریشه‌ای نبوده. مثلاً ما جشنواره کودک‌ونوجوان داریم، اما همیشه برایم سوال است: چرا باید یک جشنواره را به هر دو گروه اختصاص بدهیم؟ چرا کودک‌ونوجوان را در یک ظرف می‌ریزیم؟ هر خیلی از کشورها، این را دانستند. یعنی همه است که قهرمان وجود داشته باشد. قهرمان‌هایی که بادوپلیز و دوست‌داشتنی‌اند، نه دست‌نیافتنی. طوری که مخاطب احساس کند می‌تواند جای او باشد.

به نظرم مهم «سینمای ملی» است. این «سینمای ملی» انگار فقط در «دفاع مقدس» خلاصه شده است درحالی‌که دفاع مقدس بخشی از آن است. سؤال ما این است که «زیبا صدایم کن» در قالب موزیکال فیلم قرار می‌گیرد؟

صدرعاملی: بله، سینمای ملی است؛ همان سینمایی که به شرایط روان‌شناختی و روحی آدم‌های دوروبرمان توجه می‌کند؛ به بچه‌هایی که هر روز اطرافمان می‌بینیم. قصه‌اش اگر از دل اقوام مختلف نیاید، باید از دل همین جامعه، همین مردم آمده باشد. مهم‌ترین شاخصش هم این است که مردم روی پرده قهرمانی را ببینند که دوستش دارند، باورش کنند، بپذیرند و خود کنند آنقدر از خودمان دور نیست. همین چیزهاست که باعث می‌شود بگوییم این فیلم، سینمای ماست؛ سینمای ایران است.

این تعریفی است که امثال علیرضا داودنژاد یا ابراهیم فروزش و برخی بچه‌های دیگر با خودشان از نوجوان در سینمای ایران آورده‌اند و عباس کیارستمی آفارگر آن بود.

اصلاً ما قله‌های سینمای جهان را با همین سینمای نوجوان‌مان فتح کردیم. چه چیزی از این ملی‌تر که قصه بچه‌هایی را تعریف کنیم که تازه وارد آن راه‌اند و قرار است مسیر بلندی را طی کنند؛ و ما ببینیم کدام‌شان به سرانجام می‌رسند و کدام‌شان کامیاب می‌شوند.

آقای هاشمی، می‌خواهم از شما در خصوص شروع همکاری با آقای صدرعاملی سؤال کنم؛ همکاری‌ای که طبیعتاً ریشه‌اش به گذشته برمی‌گردد.

هاشمی: یک مجموعه‌مستند-پژوه‌ای را در سال ۱۳۹۳ تهیه کردم درباره کارگردان‌ها و بازیگران مهم و با کسوت سینما که ساخت آن نزدیک به ۵ سال طول کشید. و یکی از قسمت‌های آن فیلمی با نام به‌خاطر کیومرث درباره پخش از زندگی و آثار کیومرث پوراحمد بود که به درخواست خانواده خودم کاریکاتوری کردم. آقای پوراحمد خیلی صریح صحبت می‌کرد و همه صداقتش را دوست داشتند، یادش به خیر و نیکی.

صدرعاملی: برای خوش‌آمد کسی حرف نمی‌زدند. در آن فیلم از خاطرات کودکی‌اش تا ۶۶ سالگی (آن زمان ۶۶ سالش بود) گفت. کتابی هم دارد به اسم «کودکی نیمه‌تمام» که برای ساخت این فیلم به من کمک کرد.

هاشمی: بله، من همین را می‌گویم. کتاب‌های دیگری هم هست که نمی‌توانستی نگرانش نباشی. انگار ترانه بزرگ‌تر و منطقی‌تر از او بود.

و زیبا شخصیت اصلی زیبا صدایم کن، انگار از همه این‌ها بزرگ‌تر است.

صدرعاملی: بله. آسیب‌پذیری دخترهای ما در جامعه، متأسفانه محسوس است. اینکه بیشتر درباره دختران نوجوان فیلم ساخته شده، معنایش این نیست که موضوع کم‌اهمیتی است. این چهان، با همین مسئله‌های دخترهای نوجوان، خوشش آمده و خودش را تحمیل کرده.

سریال «نوجوانی» یکی از آن متن سریال‌هایی است که انسان را از منظر دغدغه داشتن برای سن نوجوان متحیر می‌کند و از آن طرف ناراحت؛ ناراحت که چرا ما این مدل فیلمسازی و سریال‌سازی را برای نوجوان‌مان نداریم.

صدرعاملی: بله این سریال را دیدم. سکانس-پلان است و درخشان. خیلی از دیالوگ‌ها و بازی بچه‌ها بداهه است و واقعاً تأثرگذار. اما بالاخره، من به عنوان تهیه‌کننده، کنار می‌ماند.

هاشمی: بادم است در همان روزها بود که آقای صدرعاملی کتاب «زیبا صدایم کن» را به من دادند و من خواندم؛ بعدش هم یک‌زمانی با آقای اصغر عبداللهی صحبت کردید برای فیلمنامه؛ خدا رحمتشان باشد.

صدرعاملی: البته من هم همان زمان از مازیار قول گرفتم که در کار بعدی به عنوان تهیه‌کننده، کنار می‌ماند.

هاشمی: بادم است در همان روزها بود که آقای صدرعاملی کتاب «زیبا صدایم کن» را به من دادند و من خواندم؛ بعدش هم یک‌زمانی با آقای اصغر عبداللهی صحبت کردید برای فیلمنامه؛ خدا رحمتشان باشد.

صدرعاملی: بعد هم با کامبوزیا پرتوی.

هاشمی: بله، با کامبوزیا پرتوی؛ که اتفاقاً قرارداد بستیم اما کرونا او را از ما و سینمای ایران گرفت. و در نهایت قرعه به نام آرش صادق‌بیگی، میلاد و محمدرضا صدرعاملی افتاد که با نظر آقای صدرعاملی فیلمنامه نوشته شد.

سؤال بعدی را می‌خواهم راجع به پدر بپرسم. پدری که احساس می‌کنم در سینما مظلوم است. چندین سال است که سینما خیلی مهربانانه به پدر رفتار نکرده. فیلم شما را دوست دارم؛ چون دارید پدری را نشان می‌دهید که در کنار اینکه اشتباهاتی داشته، نواقصی داشته، بیماری داشته، اما پدر است. یعنی آن دختر، درنهایت، توسط پدرش مشکلاتش حل می‌شود. چیزی که احساس می‌کنم در این چندساله در سینما خیلی به آن بی‌توجهی شده. می‌خواهم بدانم که چرا این برای شما مهم بود؟

صدرعاملی: این خیلی نکته مهمی است؛ اساساً قصه فرهاد حسن‌زاده را برای شخصیت پدر دوست داشتم. دیگر پرداختن به زندگی و جزئیات کاراکتری مثل زیبا، برای من بداهت. تازگی و طراوت نداشت. قبلاً مثلش را کار کرده بودم. پدر چیزی بود که در این قصه، نسبت به کارهای قبلی‌ام، حرف تازه‌تری داشت؛ و حرف مهم‌تری می‌زد. همان‌طور که شما خودتان هم به آن اشاره کردید؛ همان مظلومیتی که پسرها در سینما دارند، تعمیم‌یافته‌اش این است که به نوعی درباره پدرها هم تکرار شده. واقعاً در این سال‌ها نسبت به جایگاه پدر غفلت شده. نقش مادر در افلب روایت‌های زندگی روشن و پررنگ است؛ مادر شخصیتی تأثرگذار است، چه در زندگی دخترش و چه پسرش. اما کمتر به این توجه شده که در کنار این مادر، همواره یک حامی وجود دارد؛ یک همسراه، یک مرد که با تمام توان تلاش می‌کند این زندگی سرپا بماند. شاید در یک خانواده بیشترین خطاها از سوی پدر رخ دهد؛ اما در کنار آن، بیشترین برکت‌ها هم از جانب اوست.

به نظر من، پدر یعنی تلاطم، یعنی بی‌قراری؛ یعنی کسی که همزمان با جهان درونی خودش و با جهان آدم‌هایی که نسبت به آن‌ها مسئول است، درگیر است. بدترین پدری که با تعاریف متداول فرضش کنیم، اگر دقیق‌تر در زندگی‌اش تأمل کنیم، ممکن است قهرمان مهمی باشد. مگر می‌توانیم خانواده‌ای را بدون نقش پدر فرض کنیم؟ همان‌طور که گفتید، به این موضوع بی‌توجهی شد. شاید به همین دلیل است که بعضی‌ها من را متهم می‌کنند و در نقدهایشان درباره زیبا صدایم کن نوشته بودند: «تو داری مثل دهه ۶۰ فکر می‌کنی؛ و داری فضای اخلاق‌گرایانه دهه‌های ۶۰ و ۷۰ را به ما یادآوری می‌کنی.» در صورتی که این‌طور نیست. اصلاً رابطه باشکوه، تودرتو، سرازآمیز و شگفت‌انگیز میان پدر و دختر، تاریخ ندارد. این رفاقتی که بین این‌ها شکل می‌گیرد، خیلی مهم است.

مطمئناً ساخت هر فیلمی با چالش‌هایی همراه است، مهم‌ترین چالش در زیبا صدایم کن چه بود؟

بادپولیدری شخصیت پدر روی پرده. اینکه بیننده حس کند کارگردان خواسته «پدر خوبی» بسازد، فیلم را نابود می‌کرد. می‌دانستم اگر کوچک‌ترین شعاری در روایت یا تصویر پرداز دیده شود، همه‌چیز فرو می‌ریزد. به نظر من، اصل مهم کارگردانی در انتخاب است. اینکه جلوبر بتوانی پلان خوب بگیری، فضای خوب ایجاد کنی و بازی خوب بگیری. در همه فیلم‌ها وجود دارد؛ ۷۰ نفر آنجا هستند (پشت صحنه) که به تو کمک کنند. کمک کنند که تصویر درست، قاب درست و بازی‌های درست و زیبا داشته باشی. همه مواظب‌اند؛ از مدیر فیلمبرداری، طراح صحنه، طراح لباس و دیگر عوامل.

اما اینکه انتخاب‌هایت درست باشد، مهم‌ترین مسئولیت کارگردان است. و بعد از آن، اینکه چطور از آن انتخاب‌ها درست بهره ببری.

چطور به این حیایی برای این نقش رسیدید؟

هیچ‌کس جز امین حیایی نمی‌توانست این نقش را بازی کند! دلایل این انتخاب برای خودمان بسیار شخصی است و اینجا جای گفتنش نیست. به همین دلیل هم بر انتخاب او پافشاری کردم. این موضوع باعث شد که بسیاری از مسائل خیلی زودتر پیش بروند؛ چون ما با فردی کار می‌کردیم که درک اولیه از «خسرو» داستان را داشت و من فقط باید کمکش می‌کردم که این درک را به اندازه و تناسب درآورد. دومین کاری که یک کارگردان باید بلد باشد، این است که همه‌چیز را به اندازه خودش استفاده کند.

و حیف که سیمرغ نگرفت. بین همه شخصیت‌ها در فیلم‌هایی که در جشنواره سال گذشته دیدیم، امین حیایی بازی قابل قبولی داشت.

صدرعاملی: ساختن شخصیتی در میان هیولاها که هیولا نباشد هم کار آسانی نیست و شاید سخت‌تر هم باشد اینکه بخواهی کاراکتری را روی پرده نمایش دهی که انسان باشد و قهرمان.

هم قهرمان باشد اما زیادی در ذوق مخاطب نخورد و به اندازه این قهرمان تصویر شود و طبیعی باشد.

صدرعاملی: آفرین! و اینکه مفهوم و معنای بدن را برای مخاطب ترجمه کند و همین شما که در خصوص ارتباط با بدرت صحبت کردی، وقتی فیلم را می‌بینی احساس نمی‌کنی فیلمساز دارد به تو دروغ می‌گوید.

مخاطب، هم امین حیایی را باور می‌کند و هم داستان را. هیچ جا بیرون نمی‌زند.

صدرعاملی: یک عاشقانه بسیار حساس و دشوار بین پدر و دختر وجود دارد که تعریف آن بسیار سخت است. این عاشقانه هیچ ارتباطی به عاشقانه‌های دیگر ندارد و اینکه چقدر کامل‌تر و درست‌تر است و چقدر می‌تواند سرنوشت‌ساز باشد را کارگردان باید بلد باشد. این مرز را برود تا وقتی پدر از دور به دخترش نگاه می‌کند، عشقی را که در وجود و نگاهش است، مخاطب باور کند.

این اولین باری بود که احساس می‌کنم، در آثار شما، پدر در زندگی دختر به شدت درگیر می‌شود. قبلاً در فیلم این ترانه ۱۵ سال دارم، بدربیرون، پشت میله‌ها و ناظر بود و فقط آنچه را که دختر می‌گفت، می‌شنید. اما حالا ورود متن زندگی دختر می‌شود. انگار به قطعه‌ای رسیدید که برای بدرکنشگری قائل شوید.

صدرعاملی: می‌دانید پدر داستان یک دورانی را طی کرده تا به این نقطه برسد. زخم‌ها و رنج‌هایی که با خود حمل می‌کند، کم نیستند؛ زخم‌هایی که هر بلدری به شکلی متفاوت آن‌ها را تجربه می‌کند، حتی یک آدم و یک پدر لمشده، داغان و آخر خطی، در آسایشگاه روانی، در گوشه‌ای از شهر تهران (مثل خسرو «زیبا صدایم کن»)، می‌خواهد خودش را دوباره پیدا کند. چگونه؟ در ارتباط با بچه‌اش. می‌خواهد دخترش را پیدا کند تا خودش را پیدا کرده باشد؛ بتواند این دختر را بفهمد تا خودش را فهمیده باشد. دوباره خودش را، زندگی‌اش را بهروز کرده و آغاز کند.

بنابراین، آن لبخند و نگاهی که در پایان، این دختر و پدر در آمبولانس با هم داشتند، بعد از آن ماجراهای تلاور کرین (جرقیل برجی)، نگاه عجیب و مهیبی بود. همان‌جا به نظر من، تکلیف فیلم روشن می‌شود؛ این شناخت و درکی که این دو نفر از یکدیگر پیدا کرده‌اند و در نگاه و بازی بین آن‌ها بروز پیدا می‌کند.

و خانواده هم یعنی همین.

صدرعاملی: همین دیگر. تمام شد و رفت.

فیلم «زیبا صدایم کن» برای شما به عنوان یکی از کارگردانان مؤلف و جریان‌ساز، سخت بود؟

صدرعاملی: بله بسیار سخت است اما همه‌چیز بر اساس فرک مشترک شکل می‌گیرد. اساساً وقتی فیلمی خوب ساخته می‌شود که تهیه‌کننده و کارگردان، یکدیگر را باور داشته باشند. این، مسئله بسیار مهمی است. اگر بخواهم خلاصه کنم، هیچ فیلم موفق و تأثرگذاری در دنیا پیدا نمی‌کنید که بدون اعتماد و رابطه درست بین تهیه‌کننده و کارگردان ساخته شده باشد. این اعتماد باید اول بین همین دو نفر شکل بگیرد و بعد به گروه هنری، فنی، بازیگران و دیگر عوامل فیلم منتقل شود. و وقتی این شانس را داشته باشی که با یک سینماگر واقعی به عنوان مدیر فیلمبرداری کار کنی؛ سامان لطفیان یکی از نوابغ‌های امروز سینمای ایران است. شرطش این است که دو طرف به هم شک نکنند. یعنی وقتی یکی چیزی می‌گوید، دیگری باور کند که آن را با تمام وجود گفته. غرض‌ورزی‌ای پشتش نبوده، حتی اگر اشتباه کرده باشد. باید کنار هم بایستند. این، یکی از اصول مهم سینماست: در سینما، «ام‌مم» معنا ندارد. این، همان چیزی است که بچه‌هایی که امروز فیلم می‌سازند، باید بفهمند: در سینما «من» وجود ندارد. سینما یک کار کاملاً گروهی است. یک پروژه کاملاً جمعی. کارگردان فقط به این دلیل اسمش کارگردان است که مسئولیت خطاهای فیلم را به عهده بگیرد، مسئولیت اشتباه‌ها، شکست‌ها و حتی لحظه‌هایی که فیلم بد از آب درمی‌آید. ولی وقتی فیلم خوب می‌شود، وقتی نتیجه می‌گیرد، حاصل کار همه است. اما هرجا فیلم خراب شود، تقصیر کارگردان است؛ اصلاً شک نکنید. نکته دیگر اینکه، باید با کسانی کار کنی که تو را باور داشته باشند. تو را دوست داشته باشند. یعنی از مدیر فیلمبرداری گرفته تا بازیگر، طراح صحنه، طراح لباس، تدارکات، حتی کسی که چای می‌آورد. همه باید بدانند چرا اینجا هستند، چرا دارند این کار را می‌کنند و چه نقشی در کل پروژه دارند. این حس جمعی، این باور مشترک، چیزی است که فیلم را از یک تولید ساده تصویری، به اثری ماندگار و عمیق تبدیل می‌کند.

همه این جزئیاتی که شما می‌گویید، در فیلم خودش را نشان می‌دهد.

صدرعاملی: راز ماندگاری سینما همین است. من تجربه دارم. پلان‌هایی گرفته‌ام در فیلم‌های مختلف که همه‌چیز درست بوده؛ بهترین میزانسن و بهترین بازی، اما وری‌پرده آن‌طور که باید اثر نگذاشته است. بعد فکر می‌کنم چرا آن سکانس، آن صحنه، آن پلان، انتظاری را که داشته‌ام برآورده نکرده، می‌فهمم یک فاصله‌ای وجود داشته است. بین من و بچه‌های پشت صحنه، بین من و فیلمبردارم، بین من و تهیه‌کننده. یک جدایی، یک اشکال و همان خوش‌ام در تنیجه نشان داده است. برعکسش هم صادق است. صحنه‌هایی را با عشق و لذت گرفته‌ام و همه‌چیز هم آنجاست در جعبه‌ی نبوده، اما وری‌پرده آن صحنه درخشیده است. این، رازِ سینماست؛ آنچه پشت صحنه می‌گذرد، در پلان به پلان فیلم، خودش را نشان می‌دهد.

برای همین است که همیشه می‌گویم، ما، اعمال و کردار و رفتارمان، روی پرده است. اگر برای بقیه آن دنیا قیامت است، برای ما فیلم‌سازها همین دنیاست. کافی است کسی با دفت فیلم را ببیتی تا بفهمی کارگردان چه در سر داشته، تهیه‌کننده در چه وضعیتی بوده، کجایش خوب بوده، کجایش خراب بوده، چه‌چیزی درست پیش رفته، چه‌چیزی نه. اینجا، ما خود خودمان هستیم. مخصوصاً در سینمایی که حرفه‌ای نیست. حتی در بهترین حالت هم، ما خودمان هستیم. چون احساس امنیت برای سرمایه‌گذاری نمی‌کنند، ترجیح می‌دهند پولشان را در ساخت‌وساز، طلا، ارز یا جاهای دیگر ببرخانند تا اینکه وارد صنعتی کنند که حالش خوب نیست. سال‌هاست که حال سینما خوب نیست. حتی سینمای طنزمان هم آنچنان سودی نمی‌دهد. اساساً این صنعت باید از پول خودش تغذیه شود. تهیه‌کننده و تهیه‌کننده موفقی است که بتواند از همین صنعت پول دربیاورد، اعتماد جلب کند، سرمایه‌گذار جذب کند و به آن‌ها اطمینان دهد که فیلم، مسالم به نتیجه می‌رسد ولی متأسفانه ما همچنان مشکل قیمت بلیت داریم. قیمت بلیت سینما واقعاً خنده‌دار است. با هیچ جای دنیا قابل مقایسه نیست. من نمی‌دانم چرا همیشه سینما در کشور ما سیبل بوده؟! ملاً شما فرض کنید، کرونا می‌شود؛ فیلم «شنای پروانه» همان سال جایزه سیمرغ بهترین فیلم را از نگاه مردم می‌گیرد. پانزدهم اسفند که تمام بیلبوردهایش در سراسر کشور زده شده بود، هفدهم اسفند ستاد ملی کرونا اعلام می‌کند که سینماها تعطیل اند. ولی رستوران‌ها و کافه‌ها تعطیل نیستند!

حالا در شرایط جنگی‌ست که فیلم «زیبا صدایم کن» اکران شد آیا سیاستگذاران نمهدانی اندیشیدند که فیلم‌ها شرایط مناسبتری برای اکران داشته باشند، مثلاً فرصت بیشتر اکران؟

هاشمی: افزایش مدت، تنها راهکار نیست. یکی از ایده‌هایی که ما با آقای صدرعاملی به آن رسیده بودیم، طرحی بود برای ابتدای اکران؛ طرح «دو نفر یک بلیت». یعنی هر پدر و دختری می‌توانستند با یک بلیت این فیلم را ببینند اما سینماها همکاری نکردند. حالا دنبالش هستیم که باز هم این کار را بکنیم. یکسری گفتند سینمای ما باشد، موافقیم، یکسری گفتند نمی‌شود. در این گیرودار که داشتیم سینماداران ما را راضی می‌کردیم تا این اتفاق بیفتد، جنگ شروع شد. حیات یک گروه فیلم‌سازی به همین بازگشت سرمایه وابسته است. چون من وقتی می‌توانم دوباره درخواست کنم از سرمایه‌گذار برای پروژه جدید و حمایت بگیرم که بگویم فیلم قبلی‌ام با ۵۰ تومان هزینه، ۵۰۰ تومان فروخته، وقتی متأسفانه نه من، بلکه تمام تهیه‌کننده‌هایی که در سینمای ایران فعالیت می‌کنند، گرفتار این مشکلات جدی هستند و واقعاً نمی‌دانم چطور قرار است حل شود.

در حالی که فکر کنم پرفروش‌ترین فیلم‌هایمان را زمان هشت سال جنگ داشتیم.

صدرعاملی: دقیقاً!

هاشمی: چون مردم را توانستند تشویق کنند و از همان ظرفیت برای همدلی، همبستگی و کنار هم بودن استفاده کردند.

صدرعاملی: حتی فیلمی مثل «عقاب‌ها» هم برای همان دوران است.

آقای هاشمی به این مسئله اشاره کردند که شما حدود ۷ سال فیلم نمی‌ساختید، دلیلش چه بود؟ چرا این اتفاق افتاد؟

صدرعاملی: سیاست‌ها طوری پیش رفت که هیچ تهیه‌کننده مقتدری باقی نماند و همین، لطمه بزرگی به سینما وارد کرد. یعنی اگر در طول این ۴۶ سال، مثلاً ماه به استودیوی فیلم‌سازی قدرتمند داشتیم؛ جایی مثل «هدایت‌فیلم»، آدم‌هایی مثل منوچهر محمدی، یا فیلمبرداری و جاهایی از این جنس اگر حمایت می‌شدند، درست مثل کمپانی‌های حرفه‌ای فیلم‌سازی دنیا، می‌توانستند سقوش‌های سینمای ما باشند. البته فقط مسئله پول نبود. مسئله اول این بود که اگر به من می‌گفتند، تو باید مثل آینده‌ه فیلم بسازی، با مسئولیت خودت و باسخگویی خودت، آن‌وقت دیگر نه معیزی فیلمنامه